

## پیش گفتار مؤلف بر چاپ دوم آلمانی

(1869)

دوست من، ژوزف ویدمیر، که به مرگی زودرس از جهان رفت، خیال داشت، از اول ژانویه ی 1852، یک مجله ی سیاسی هفتگی در نیویورک منتشر کند. او از من خواست که تاریخچه ی کودتا را برای این نشریه بنویسم. و من نیز، تا اواسط فوریه، هر هفته یک رشته مقاله برای او فرستادم با عنوان: «هیجدهم برومر لوئی بناپارت». در این میان، طرح نخست ویدمیر با شکست روبه رو شده بود. ولی، وی، در بهار سال 1852، مجله ای ماهانه با عنوان *انقلاب* منتشر کرد که شماره ی اول آن به «هیجدهم برومر» من اختصاص یافت. چند صد نسخه ای از این نشریه همان زمان به آلمان فرستاده شد، ولی نتوانستند آن ها را در کتاب فروشی ها به معرض فروش بگذارند. یادم می آید وقتی که به یکی از کتاب فروشان آلمانی، که خودش را خیلی هم «رادیکال» می دانست، پیشنهاد توزیع این نسخه ها را کردم، وحشتی که در چهره ی حق به جانب آن مرد از شنیدن چنین پیشنهاد «بی موقعی» پیدا شد تماشایی بود.

از آن چه در بالا گفته شد پیداست که اثر حاضر زیر فشار مستقیم رویدادها شکل گرفته است و موضوع آن از نظر تاریخی از ماه فوریه ی 1852 فراتر نمی رود. چاپ دوباره ی فعلی اش تا حدی مدیون درخواست های کتاب فروشان، و، تا اندازه ای، اصرارهای دوستان آلمانی من است.

از بین آثاری که، به تقریب در همان دوره به این موضوع پرداخته اند تنها دو اثر شایسته ی اعتنا وجود دارد: *ناپلئون صغیر*، از ویکتور هوگو، و *کودتا* نوشته ی پرودن. ویکتور هوگو به این اکتفا می کند که سر کرده ی مسئول کودتا را به باد ناسزاهای زهر آگین و شوخ چشمانه بگیرد. خود رویداد به نظر وی هم چون رعد و برقی ناگهانی در آسمان صاف است.

وی در این کودتا فقط ضرب شست یک فرد را می بیند. و متوجه نیست که با نسبت دادن چنین نیروی ابتکار شخصی بی سابقه ای در تاریخ به لویی بناپارت به جای کوچک تر کردن او بر اهمیت وی می افزاید. پرودن، اما، می کوشد کودتا را به عنوان نتیجه ی تحولات تاریخی قبلی در نظر بگیرد. ولی قلم در دست وی چنان می چرخد که تکوین تاریخی کودتا به ستایش تاریخی از قهرمان کودتا تبدیل می شود. پرودن، بدین سان، به اشتباهی که همه ی مورخان به اصطلاح *عینی گر* ما گرفتار آن اند دچار می شود. و اما خود من؛ من، برعکس، نشان می دهم که *نبرد طبقاتی* در فرانسه چگونه اوضاع و احوال و وضعیتی به وجود آورد که در نتیجه ی آن ها آدم کم مایه ی دلک مآبی توانست قیافه ی قهرمانان را به خود بگیرد.

در این چاپ جدید هیچ دستی در اثر قبلی نبرده ام، چون این کار ویژگی خاص اثر را از بین می بُرد. فقط به این بسنده کرده ام که غلط های چاپی را

اصلاح کنم و برخی از اشارات در متن قبلی را که امروزه دیگر مفهومی برای کسی ندارد بردارم.

در پایان کتاب گفته بودم: «روزی که ردای امپراتوری سرانجام بر دوش های لوئی بناپارت بیفتد مجسمه ی مفرغی ناپلئون در میدان واندوم، سرنگون خواهد شد»؛ این امر اکنون تحقق یافته است.<sup>1</sup>

سر هنگ شاراس نخستین کسی است که مبارزه بر ضد کیش شخصیت ناپلئون را در کتاب خویش درباره ی لشکرکشی 1815 آغاز کرده است. از آن پس، به ویژه در سالیان اخیر، در ادبیات فرانسه آثاری پدید آمده که در آن ها به کمک سلاح هایی چون پژوهش تاریخی، نقد، طنز و هجو، گلوله ی خلاص بر افسانه ی ناپلئونی شلیک شده است. گسستی این چنین ناگهانی با اعتقادات سنتی عامه ی مردم، این انقلاب عظیم فکری، در خارج از فرانسه چندان مورد توجه قرار نگرفته و از آن مهم تر حتی چندان درک نشده است.

سخن آخر این که، من امیدوارم که مطالعه ی کتاب حاضر به کنار زدن اصطلاحی که این روزها، به ویژه در آلمان، سخت بر سر زبان ها است کمک کند، منظوم اصطلاح *سزاریسیم* یا نظام قیصری است. آنان که اصطلاحی از این گونه را به کار می برند، و رویدادهای کنونی فرانسه را با آن چه در رم پیش آمده بود از دیدگاه تاریخی به طور سطحی مقایسه می کنند در واقع یک نکته ی اصلی را در نظر نمی گیرند، و آن این که، در روم باستان، نبرد طبقاتی تنها در بین اقلیتی ممتاز، یعنی در بین شهروندان ثروتمند و شهروندان

---

<sup>1</sup> - این اشاره مارکس جنبه ی مجازی دارد و بیانگر انتقادهای روزافزون نسبت به کیش شخصیت ناپلئون، در آن روزگار است. در واقع سرنگونی مجسمه ی ناپلئون دو سال بعد در 1871 اتفاق افتاد؛ در این سال مبارزان کمون پاریس تصمیم گرفتند این «یادگار توحش و نماد خشونت عریان» را از میان بردارند[تا].

فقیر آزاد جریان داشت، در حالی که توده ی عظیم جمعیت مولد، تنها در حکم سکوی بی حرکتی در زیر پای مبارزان بود. سیسموندی خوب گفته بود که: «پرولتاریای رومی از قِبَل جامعه می زیست، در حالی که جامعه ی مدرن به هزینه ی پرولتاریا زندگی می کند» این نکته ای است که خیلی ها فراموش اش می کنند. با توجه به تفاوت کامل شرایط مادی یا اقتصادی نبردهای طبقاتی در جهان باستان و در دوران مدرن، فرآورده های سیاسی این نبردها همان قدر با هم شبیه اند که سراسقف کانتربوری با سمونیل نبی در تورات.

لندن 23 ژوئن 1869

کارل مارکس

نشر مرکز، چاپ اول 1377

بازنویس: یاشار آذری

آدرس ای نترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK

ایمل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: 1386